

## تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر روابط ایالات متحده و اسرائیل

رضا سیمبر<sup>۱</sup>  
وحید قربانی<sup>۲</sup>

### چکیده

پیرامون علت پیوند و نزدیکی روابط ایالات متحده-اسرائیل فرض‌های بسیاری اقامه شده است که در چهارچوب سه دیدگاه کلی طبقه‌بندی می‌شوند که عبارتند از: وجود هویت و ارزش‌های مشترک در فرهنگ دو کشور ایالات متحده-اسرائیل؛ نفوذ لابی‌های یهودی حامی اسرائیل در دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده و هدایت آن در راستای منافع اسرائیل؛ و در نهایت وجود منافع مشترک راهبردی در روابط دو کشور. پژوهش حاضر براساس همین سه دیدگاه، پیوند ایالات متحده-اسرائیل در برابر انقلاب اسلامی ایران را مورد بررسی قرار داده است. این پژوهش، وجود منافع راهبردی مشترک در روابط ایالات متحده و اسرائیل را تأثیرگذارترین عامل صف‌آرایی آن‌ها در یک جبهه واحد در برابر جمهوری اسلامی ایران ارزیابی می‌کند. برای این منظور، ابتدا دو استدلال نخست مورد بررسی و دلایلی برای نشان دادن ضعف بودن این استدلال‌ها مطرح شده و در نهایت به دیدگاه سوم، یعنی وجود منافع راهبردی در روابط دو کشور پرداخته شده است.

**کلیدواژه‌ها:** انقلاب اسلامی ایران، روابط ایالات متحده-اسرائیل، هویت و ارزش‌های مشترک، لابی‌های یهودی، منافع مشترک راهبردی

**Email:** Rezasimbar@hotmail.com

**Email:** vahid\_ghorbani@hotmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۲/۶/۲۵

۱- استاد گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان

۲- دانشجوی روابط بین‌الملل دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۲۷

## مقدمه

روابط ایالات متحده-اسرائیل به صورت رسمی از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ آغاز و در ادامه این رابطه مستحکم‌تر شد. ایالات متحده در جنگ ۱۹۷۳، بزرگ‌ترین پل هوایی را برای کمک به اسرائیل ایجاد کرد. در سال‌های بعد نیز، کمک‌های ایالات متحده به اسرائیل<sup>۱</sup> گسترش یافته و در بسیاری از جهت‌گیری‌های سیاست خارجی، همگرا با هم عمل نموده‌اند. در مورد علت این رابطه، دلایل زیادی مطرح شده است که می‌توان آنها را در چهارچوب سه دیدگاه کلی طبقه‌بندی کرد. دلایل ذکر شده در گروه نخست، علت این پیوند را در وجود هویت و ارزش‌های مشترک در فرهنگ دو این کشور ذکر کرده‌اند. گروه بعدی، نفوذ لابی‌های یهودی حامی اسرائیل در دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده را علت این رابطه بیان می‌کند. در نهایت، نظر سوم بر وجود منافع مشترک راهبردی در روابط دو کشور تأکید می‌کند.

این پژوهش، به بررسی تقابل مشترک ایالات متحده-اسرائیل در قبال ایران می‌پردازد. مقاله‌ی حاضر در مقام پاسخگویی به این سؤال است که چه عاملی در رفتار هماهنگ و همگرا این دو کشور در قبال ایران، تعیین‌کننده است؟ فرض ما بر این است که عامل اصلی و تعیین‌کننده‌ی این رابطه، وجود منافع مشترک راهبردی در اتخاذ رفتار هماهنگ در برابر ایران، برای این دو کشور می‌باشد. در این راستا، آزمون فرضیه در چهار مرحله صورت می‌گیرد: نخست، نگاهی مختصر به پیشینه‌ی پژوهش می‌اندازیم؛ در فراز دوم و سوم پژوهش به فرضیه‌ی وجود هویت و ارزش‌های مشترک؛ و لابی‌های یهودی حامی منافع اسرائیل در دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده پرداخته و دلایلی در ضعف این استدلال‌ها ارائه می‌کنیم. در نهایت، سعی می‌کنیم نشان دهیم که فرضیه‌ی وجود منافع مشترک راهبردی، عامل تعیین‌کننده است.

## ۱. پیشینه‌ی پژوهش

پیرامون رابطه‌ی این دو کشور، آثار زیادی به رشته‌ی تحریر درآمده است که می‌توان آن‌ها را در سه دسته جای داد. دسته‌ی نخست، آثاری هستند که از جایگاه نگرش فرهنگی و ارزشی به این قضیه نگاه می‌کنند. در این زمینه، اگرچه کتاب *پایان تاریخ و آخرین انسان*، اثر نویسنده‌ی لیبرال آمریکایی، *فرانسیس فوکویاما* (1992) به صورت مستقیم به بررسی رابطه‌ی ایالات متحده و اسرائیل نپرداخته است، لیکن می‌تواند پایه‌ی شکل‌گیری فرضیه‌ی مهمی چون پشتیبانی ایالات متحده از لیبرال دموکراسی اسرائیل تلقی گردد. مقاله‌ی «سازمانگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی در قبال اسرائیل» نوشته‌ی آقایی و رسولی (۱۳۸۸) را نیز می‌توان در این حیطه جای داد که در آن بر روی مقوله‌ی هویت و تأثیر عوامل فرهنگی در شکل‌گیری منافع و تصویر دولت‌ها از یکدیگر تأکید می‌شود. آن‌ها در این اثر، سیاست خارجی

<sup>۱</sup> در انتخاب نام «اسرائیل» و «این کشور» به جای «رژیم صهیونیستی»، صرفاً خواسته‌ایم نشان دهیم که تمام تلاش خود را برای تقلیل ترجیحات ارزشی تحلیل‌گر در این مقاله به کار بسته‌ایم.

جمهوری اسلامی ایران در قبال اسرائیل را در قالب همین مفاهیم بررسی می‌کند. البته به جایگاه رابطه‌ی ایالات متحده-اسرائیل در سیاست خارجی ایران نمی‌پردازند.

دومین دسته از ادبیات موجود بر نقش لابی‌های یهودی حامی اسرائیل در دستگاه تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده تأکید می‌کنند. اثر جان میرشایمر و استفن والت (2007) محققان نوواقع‌گرای آمریکایی، در این میان برجستگی خاصی دارد. آن‌ها در فصل دهم کتاب *لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا* به موضوع ایران می‌پردازند و علت همراهی ایالات متحده با اسرائیل در قبال ایران را در نفوذ لابی‌های یهودی در دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده معرفی می‌کنند. البته اصرار دارند که به جای اصطلاح لابی‌های یهودی از اصطلاح لابی‌های اسرائیلی استفاده کنند. مقاله‌ی «جستاری در عملکرد آپیک در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده» (۱۳۸۷) نیز بر روی همین عامل تأکید می‌کند و حتی در آن از نقش سایر عوامل چشم‌پوشی شده است.

سومین دسته از آثار موجود، وجود منافع مشترک در روابط دو کشور را برجسته می‌کنند. علی‌اکبر جعفری در کتابش با عنوان *منافع راهبردی مشترک و اتحاد آمریکا-اسرائیل (۱۳۸۹)* و سلسله مقالاتی (۱۳۸۶ و ۱۳۸۸) که نگاشته است، با نگرشی انتقادی تلاش می‌کند که وجود منافع استراتژیک مشترک را علت رابطه‌ی ویژه‌ی این دو کشور نشان دهد. کتاب *ایالات متحده و اسرائیل (۱۳۸۱)* از دیوید شون‌بام نیز در این راستا قابل توجه است. او مشترکات برخاسته از منافع متقابل این دو کشور در منطقه‌ی استراتژیک خاورمیانه را علت این رابطه بیان می‌کند. وی منافع ایالات متحده را در منطقه‌ی خاورمیانه در چهار محور عمده (حفاظت از منابع انرژی خاورمیانه و جریان تجاری ارزان و نامحدود آن؛ حفظ و حمایت از موجودیت اسرائیل و امنیت آن؛ حفظ و حمایت از سایر رژیم‌های میانه‌رو در منطقه برای افزایش ثبات همه‌جانبه منطقه‌ی خاورمیانه؛ حفظ و تأمین دسترسی آمریکا به تجارت منطقه‌ی خاورمیانه و نفوذ سیاسی آن در این منطقه) تقسیم‌بندی می‌کند و معتقد است که اسرائیل در طی این چند دهه، به مانند یک متحد قابل اعتماد، به ایالات متحده در تحقق این منافع یاری رسانده است.

باید توجه داشت که در این نوع آثار، تلاش شده است که با پذیرش سایر عوامل، به مهم‌ترین عامل تأثیرگذار اشاره شود. در پژوهش حاضر نیز، علت پیوند ایالات متحده و اسرائیل در قبال ایران بررسی می‌شود، زیرا به‌رغم اینکه در پیرامون روابط ایالات متحده-اسرائیل آثار زیادی نوشته شده است، اما به فرض وجود منافع مشترک راهبردی در روابط آن‌ها و تضاد آن با ایران، کمتر توجه شده است که بحث حاضر در این راستا می‌باشد. این بررسی در صدد است، نشان می‌دهد که قدرت استدلال دو رویکرد هویت و ارزش‌های مشترک؛ و لابی‌های یهودی در سیاست خارجی ایالات متحده، ضعیف است (که این به منزله‌ی رد این دو استدلال نیست). از این‌رو، وجود منافع مشترک راهبردی در روابط ایالات متحده و اسرائیل را عامل اصلی (و تأثیرگذارتر) همراهی مشترک این دو کشور در مقابل ایران بیان می‌کند.

## ۲. هویت و ارزش‌های مشترک

به دنبال انقلاب اسلامی ایران، به شدت بر ارزش‌های اسلامی تأکید شد و در نتیجه، ارزش‌های ملی به طور نسبی اهمیت خود را از دست دادند و گفتمان انقلاب اسلامی باعث تحول هویت ملی و ارائه هویت جدیدی بر پایه ارزش‌ها و باورهای اسلامی برای ایرانیان شد (آقایی و رسولی، ۱۳۸۸). انقلاب اسلامی ایران از آن روی که مبانی رفتاری و فلسفی جدیدی را بنا نهاد که از اصول و انگاره‌های اسلام نشأت می‌گرفت در تقابل و تعارض ماهوی با ارزش‌های اسرائیل و ایالات متحده قرار گرفت. ارزش‌های چون عدالت‌جویی، صدور انقلاب و قاعده‌ی نفی سبیل که در سیاست خارجی ایران بعد از انقلاب منعکس شد با ارزش‌ها و هویت مشترک شکل‌گرفته در روابط ایالات متحده - اسرائیل در تضاد قرار گرفته و موضع‌گیری هماهنگ این دو کشور را در برابر انقلاب اسلامی ایران شکل داد. گفتمان انقلاب اسلامی به لحاظ داشتن ویژگی‌های خاص غیرمادی در قالب یک انقلاب فرهنگی، اصول و ارزش‌هایی متفاوت از هنجارها و مرسومات رایج که در نظم لیبرال تعین یافته، به نمایش گذارده است. نظم لیبرال به همراه نظمی اقتدارگرایانه و ایدئولوژیکی، هریک صورتی از نظم بین‌المللی و ستفالیایی مبتنی بر دولت - ملت و ناشی از توزیع قدرت بین‌المللی است که در طول زمان، نظم بین‌الملل را شکل و جهت داده است. این نظم که توسط قدرت مدعی هژمونی پیگیری می‌شود، مبتنی بر هنجارها و الگوهای لیبرال است. وجود تضاد و تقابل ارزش‌ها، معیارها و منافع نظم مذکور، با آنچه در گفتمان انقلاب اسلامی تجلی و نمود یافته است، موجب به چالش طلبیدن این نظم توسط انقلاب اسلامی گردیده است (دهقانی فیروزآبادی و ذبیحی، ۱۳۹۱). طرفداران این فرض بر این نظر هستند که بین آمریکایی‌ها و یهودی‌ها، پیوندهای مشترک ارزشی وجود دارد و به همین سبب، ایالات متحده از اسرائیل حمایت می‌کند. بررسی ریشه‌ی این فرض، به قدمت تاریخ انقلاب آمریکا است. فرقه پیوریتن به طروق رمانتیکی، سرنوشت یهودیان و نژاد آنگلوساکسون را در ایالات متحده به یکدیگر پیوند می‌داد و در انقلاب آمریکا (۱۷۷۵ - ۱۷۸۳) نوعی احساس همدلی و سرنوشت مشترک را مطرح می‌کرد. هم اکنون برخی از آمریکایی‌ها - چه محافظه‌کاران و چه نومحافظه‌کاران - علاوه بر اعتقادات بازگشت به ارض موعود و هزاره خوشبختی، به دلیل ارزش‌های مشترک و در پاسخ به دوران یهودستیزی و ماجرای هولوکاست با اسرائیل همدردی می‌کنند (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۸-۱۹). در بررسی این متغیر سه شاخص عمده: حمایت از کشوری کوچک، پشتیبانی از لیبرال دموکراسی، یهودستیزی وجود دارد که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

**۱.۲. حمایت از کشوری کوچک:** بر این اساس، اسرائیل کشوری کوچکی تصور می‌شود، یک داوود یهودی که در محاصره دشمنی عرب به نام جالوت قرار گرفته است (کوهکن، ۱۳۸۷). در ایالات متحده به نحوی به مردم و سیاستمداران القاء می‌شود که اسرائیل از ابتدای شکل‌گیری خود با همسایگانش در جنگ بوده و این دولت باید مورد حمایت قرار گیرد. به خصوص بعد از جنگ ۱۹۶۷ که متحدین عرب بر علیه اسرائیل به راه انداختند. این گروه معتقدند که بعد از سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰، ایدئولوژی پان عربیسم افول کرد و در وضعیت خلاء سیاسی و ایدئولوژیک «امضاء قرارداد کمپ دیوید ۱۹۷۹» قرار گرفت. شرایط

به نحوی بود که دیگر تصور می‌شد خبری از جنگ اعراب و اسرائیل نیست و این کشورها خود را آماده می‌کنند که به صلح دائمی با اسرائیل تن در دهند. اما با وقوع انقلاب اسلامی و به ویژه بعد از سال ۱۹۸۴، گفتمان اتحادمحور در سیاست خارجی ایران از اهمیت و مطلوبیت برخوردار گردید. در این شرایط "تئوری ام‌القرای اسلامی" مطرح گردید؛ طبعاً تحقق این امر بدون توجه به ضرورت‌های سیاسی و استراتژیک حاصل نمی‌شد. در پی آن، همکاری با گروه‌های انقلابی و سازمان‌های آزادی‌بخش از اهمیت بیشتری برخوردار گردید. به هر میزان سطح همکاری‌گرایی ایران با گروه‌های انقلابی، کشورهای رادیکال و نیروهایی که مخالف وضع موجود بودند افزایش بیشتری پیدا می‌کرد، طبعاً زمینه تأمین منافع ملی جمهوری اسلامی در سطح فراگیرتری فراهم می‌شد (متقی، ۱۳۸۵: ۲۶). با فرض قبول این استدلال، انقلاب اسلامی ایران موجب تقویت اتحاد ضد اسرائیلی در منطقه‌ی خاورمیانه و تنگ‌تر شدن حلقه‌ی محاصره این کشور کوچک شد و ایالات متحده با این الزام اخلاقی، در صدد حمایت و همراهی با اسرائیل بر علیه ایران برآمد.

**۲.۲. پشتیبانی از لیبرال دموکراسی:** به نظر می‌رسد که این دیدگاه را فوکویاما به صورت تئوریزه بیان کرده است. به نظر وی، امروز نظام لیبرال دموکراسی به ویژه بعد از فروپاشی شوروی، به صورت یک جریان غالب درآمده است که همه کشورها و جوامع باید در برابر آن تسلیم شوند، زیرا آخرین تلاش‌ها و نبردهای مختلف ایدئولوژیک در قالب ایدئولوژی لیبرال دموکراسی سر برآورده است. او معتقد بود لیبرالیسم نقطه‌ی پایانی سیر تکامل بشریت و شکل نهایی حکومت بشری است (1992: xi-xii) و جهان متشکل از نظام‌های لیبرال دموکراسی کمتر انگیزه‌ای برای جنگ دارند، چراکه همه‌ی ملت‌ها به صورت متقابل مشروعیت یکدیگر را به رسمیت می‌شناسند (1992: xx). البته وی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، جرح و تعدیل‌هایی در فرض خود اعمال می‌کند و به بررسی مقاومت‌ها در برابر همگرایی سیاسی اقتصادی لیبرال و واکنش‌ها نسبت به سلطه‌ی غرب می‌پردازد. بر اساس این نظر، اصول‌گرایی اسلامی در قرن ۲۱ به مانند کمونیست و فاشیسم در قرن گذشته در برابر لیبرال دموکراسی می‌ایستد (Fukuyama, 2002: 28). پس به دلیل اینکه انقلاب اسلامی ایران، مدل ولایت فقیه را در شرایط افول ایدئولوژی بلوک شرق در خاورمیانه مطرح می‌کند، به عنوان یک مدل و تهدید جایگزین در مقابل لیبرال دموکراسی قرار می‌گیرد. چراکه ایران تنها کشور اسلامی محسوب می‌شود که اسلام سیاسی را در دستور کار خود قرار داده است (Rababaa, 2012). از این‌رو، ایالات متحده باید از نظام‌های لیبرال دموکراسی در جهان حمایت به عمل آورد. و بر همین پایه، ایالات متحده و اسرائیل به عنوان کشورهای دارای نظام لیبرال دموکراسی، در برابر ایران رفتار مشترکی اتخاذ می‌کنند.

**۲.۲. یهودی ستیزی:** ادعا بر این است که یهودیان در طول تاریخ رنج‌های زیادی محتمل شده‌اند و تنها راه حفظ امنیت آن‌ها، زندگی در یک سرزمین یهودی است، بنابراین اسرائیل این لیاقت را دارد که مورد حمایت گسترده ایالات متحده قرار گیرد (کوهکن، ۱۳۸۷). بر اساس این نظر، ایران پس از انقلاب

۱۳۵۷ شناسایی دوفاکتوی رژیم پهلوی را از اسرائیل پس گرفت و رفتار خارجی خود را بر حذف و عدم مصالحه با این کشور سامان داد. آیت‌الله خمینی، رهبر انقلاب ایران در مورد اسرائیل بر این نظر هستند که «این اسرائیلی‌ها که سال‌های طولانی است زمین مسلمین را غصب کرده‌اند و کشتار دسته جمعی در فلسطین و در لبنان و در جاهای دیگر ایجاد کرده‌اند» (امام خمینی، جلد ۱۵، ۱۳۷۸: ۴۱) و آن را «غده‌ی سرطانی» نامیدند که باید از میان برداشته شود (همان، جلد ۱۶، ۱۳۷۸: ۳۷). «ما همیشه در حد امکانات و قدرتمان از برداران فلسطینی برای پایان دادن به تجاوز اسرائیل و آزاد کردن اراضی اسلامی از دست اسرائیل غاصب حمایت می‌کنیم و هرگز کمترین کمکی به اسرائیل نخواهیم کرد» (همان، ۱۳۷۱: ۱۵۲). به‌علاوه، براساس این فرض استدلال می‌شود که پس از انقلاب اسلامی، حقوق اقلیت‌های یهودی در ایران نقض می‌شود و این عامل سبب شده است که ایالات متحده و اسرائیل در یک جبهه‌ی واحد در برابر ایران قرار بگیرند.

با نگاه واقع بینانه در ارزیابی فرضیه‌ی وجود هویت و ارزش‌های مشترک در روابط ایالات متحده - اسرائیل، روشن می‌شود که روابط ایالات متحده - اسرائیل در برابر جمهوری اسلامی ایران را نمی‌توان براساس این فرضیه، یعنی براساس توجیهات اخلاقی و ارزشی بررسی کرد. یکی از شاخص‌های فرض مزبور این بود که اسرائیل کشوری کوچکی است و با انقلاب اسلامی ایران، اتحاد جدیدی علیه اسرائیل شکل گرفته و حلقه‌ی محاصره، تنگ تر شده است. اما اسرائیل به لحاظ نظامی کشور ضعیفی نبوده و در حال حاضر نیز محسوب نمی‌شود، چراکه اسرائیل دارای نیروی نظامی مناسب و تکنولوژی نظامی پیشرفته از زمان شکل‌گیری بوده است، برای همین در جنگ‌های سال ۴۷ - ۱۹۴۹، در جنگ ۱۹۵۶ در مقابل مصر و پس از آن در جنگ ۱۹۶۷ در برابر مصر، سوریه و اردن به پیروزی رسید.

از سوی دیگر، اگر لیبرال دموکراسی آمریکا را به مثابه‌ی یک گفتمان<sup>۱</sup> در نظر بگیریم که دارای نشانه‌های حقوق بشر، آزادی، فردگرایی، برابری، صلح و امنیت باشد، نظام حاکم بر اسرائیل هنوز نتوانسته است، این نشانه‌ها را وارد مفصل‌بندی گفتمانی خویش نماید. در نهایت، باید توجه داشت که ایران فاقد سنت یهودستیزی جدی است، حال آن که در بسیاری از نقاط جهان، وجود چنین سستی موجب دشمنی آن‌ها با اسرائیل نشده است.

نکته‌ی مهمی که پیرامون استدلال پشتیبانی از لیبرال دموکراسی نباید از آن غافل شد، این است که ایالات متحده پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اواخر دهه‌ی هشتاد میلادی، نیاز یافت که برای حفظ وحدت سیاسی و ملی خود و توجیه و استمرار سرمایه‌گذاری‌های عظیمش در بخش امنیتی و تسلیحاتی، توجیهی متقاعدکننده به افکار عمومی ارائه دهد. این کشور تا آن زمان، همه‌ی سرمایه‌گذاری

۱. برای مطالعه‌ی گفتمانی لیبرال دموکراسی نگاه کنید:

Laclau, E. and Mouffe, C. (1985). *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*, (Moore, W. and Cammack, P, Trans). London: Verso.

عظیمش در بخش نظامی و تسلیحاتی را با نظریه‌ی بازدارندگی و در واکنش به افزایش قدرت شوروی توجیه می‌نمود. فروپاشی شوروی، سبب خلاء در زمینه‌ی چنین توجیهی شد. از این‌رو، نویسندگان آمریکایی درصدد برآمدند که این خلاء را پر کنند؛ پس این دشمنی در برابر جهان اسلام و گفتمان اسلام سیاسی ایران بازتعریف شد. در نتیجه، هیأت حاکمه‌ی آمریکا پس از فروپاشی شوروی با استفاده از تزهایی چون "پایان تاریخ" فوکویاما و "برخورد تمدن‌های" هانتینگتون، اسلام را به عنوان دشمن سیاسی نخست، با انگیزه‌ی تضمین تداوم رویکردهای امنیتی - اقتصادی خویش معرفی می‌کند.

### ۳. لابی‌های یهودی در سیاست خارجی ایالات متحده

بر پایه این فرض، اقدامات و سیاست‌های ایالات متحده در خاورمیانه با سیاست داخلی و حضور لابی‌های طرفدار اسرائیل در این کشور مرتبط است. به عبارت دیگر، برای بررسی اقدامات ایالات متحده - اسرائیل در مقابل ایران به سراغ سطح تحلیل پایین‌تر از سطح واحد می‌روند. چنین نظریه‌ای به صورت قاعده‌مند، نخستین بار توسط محققان نوواقع‌گرای تهاجمی آمریکا، جان میرشایمر و استفن والت، مورد بحث قرار گرفت. آنها در این کتاب، علت روابط ایالات متحده - اسرائیل را نه ناشی از الزامات اخلاقی و منافع راهبردی، بلکه ناشی از اقدامات لابی قدرتمند اسرائیلی در دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده می‌دانند (Mearsheimer and Walt, 2007: 3-7). آن‌ها برای رد این نظر که حمایت از اسرائیل برای ایالات متحده، منافع راهبردی به همراه دارد، این گونه استدلال می‌کنند که حتی اگر وجود اسرائیل در دوره‌ی جنگ سرد برای منافع ایالات متحده سودمند بوده باشد، با خاتمه یافتن دوران دو قطبی، دیگر نمی‌توان آن رژیم را شریک راهبردی و سودآوری برای ایالات متحده تلقی کرد. حمایت ایالات متحده از اسرائیل، سبب خشم مبارزان فلسطینی می‌شود و به رنجش کشورهای عربی و اسلامی منطقه خاورمیانه که تأمین‌کننده‌ی نفت ایالات متحده هستند، می‌انجامد. آن‌ها این توجیه را هم نمی‌پذیرند که اسرائیل در برابر دشمنانش به حمایت ایالات متحده نیاز داشته باشد، زیرا معتقدند که اسرائیل از لحاظ نظامی مسلح و قوی است و دلیل اصلی حمایت، بیشتر داخلی و در ارتباط مستقیم با فعالیت "لابی اسرائیلی" در سیاست خارجی است. از نظر آنها، «اسرائیل یک گول تا دندان مسلح است» که در استفاده از توانایی‌های نظامی بر علیه غیرنظامیان، تردیدی به خود راه نمی‌دهد (Mearsheimer and Walt, 2006).

در مقابل، بایست ردپای علل همراهی ایالات متحده با اسرائیل را، در فعالیت سازمان‌های یهودی حامی اسرائیل جست. هسته‌ی اصلی لابی اسرائیلی‌ها را سازمان‌هایی چون کمیته‌ی روابط عمومی آمریکایی اسرائیل (موسوم به آیک) و کمیته‌ی یهودیان ایالات متحده تشکیل می‌دهند که در راستای اهداف توسعه طلبانه حزب لیکود اسرائیل و در تضاد با قرارداد صلح اسلو (۱۹۹۳) در ایالات متحده فعالیت می‌کنند. این سازمان‌ها، تأثیرگذاری بر تصمیمات هیئت حاکمه‌ی ایالات متحده پیرامون اسرائیل، وظیفه خویش اعلام می‌دارند.

از این رو، لابی یهودیان ایالات متحده، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تخاصم جمهوری اسلامی با اسرائیل، همواره تلاش نموده است در کلیه تصمیمات مرتبط با ایران در نهاد قانون گذاری و اجرایی ایالات متحده نقش تعیین کننده ای ایفاء کند و تصمیمات مطلوب خود را به این نهادها تحمیل نماید (طباطبایی، ۱۳۸۵). دولت اسرائیل در منطقه خاورمیانه، ایران را دشمن خود تلقی می کند و گروه ها و رسانه های طرفدار اسرائیل در سیاست خارجی ایالات متحده را بر حمایت از اسرائیل و هماهنگی این دو کشور در برابر ایران ترغیب می کند. به ادعای اسرائیلی ها، ایران خطرناک ترین دشمن آن ها تلقی می شود، زیرا به سلاح هسته نزدیک شده است. تقریباً تمام آن ها، وجود یک دولت اسلامی مجهز به سلاح های هسته ای را به عنوان تهدیدی علیه موجودیت خود تلقی می نمایند. در نتیجه، لابی های اسرائیلی در ایالات متحده، بر فشار خود بر حکومت ایالات متحده می افزایند تا ایران را از این فعل باز دارد. این دو نویسنده معتقدند که مطالبی بسیاری از سوی اعضای این نهادها در ایالات متحده منتشر می شود که در آن ها بر خطرات فوری ناشی از دستیابی ایران به سلاح هسته ای، بازداشتن ایالات متحده از تلاش برای جلب رضایت یک حکومت تروریست [!؟] و ضرورت اقدامات پیشگیرانه در برابر ایران در صورت شکست اقدامات دیپلماتیک تأکید می گردد. این لابی ها در عین حال، کنگره را تشویق به تصویب قانون حمایت از آزادی در ایران می کنند که مستلزم گسترش تحریم های موجود علیه ایران است (Mearsheimer and Walt, 2006). آپیک به عنوان یک لابی قدرتمند پشتیبان مهار و تضعیف ایران بوده است. نیل سر رئیس آپیک در این راستا، در کنگره ایالات متحده بارها و بارها در حمایت از تحریم های ایالات متحده علیه ایران سخنرانی کرده است. کما اینکه، ماروین زونیس پرفسور اقتصاد سیاسی بین الملل در دانشگاه شیکاگو نیز عقیده دارد که مهم ترین دلیل اعمال تحریم ها علیه ایران، حمایت لابی طرفدار دولت اسرائیل بوده است (طباطبایی، ۱۳۸۵).

در ارزیابی فرض تاثیر لابی های یهودی در تقابل مشترک ایالات متحده - اسرائیل با ایران، باید گفت که این عامل، تأثیر مهمی در اتخاذ سیاست های ایالات متحده در خاورمیانه در سال های اخیر داشته است، اما نباید چنین فرضیه ای را، مهم ترین عامل دانست. میان سیاست های ایالات متحده در خاورمیانه و سیاست های این کشور در دیگر نقاط جهان ارتباط نظامندی وجود دارد، به این معنا که سیاست ایالات متحده چیزی جدا از مجموعه سیاست خارجی ایالات متحده به طور اعم نیست. از این رو، نمی تواند فقط از خواسته های لابی اسرائیل نشات گرفته باشد. به طور کلی، ایالات متحده در سیاست خارجی خود، جهت گیری سلطه جویانه و امپریالیستی دارد، اسرائیل نیز وسیله ای برای تأمین اهداف سیاست خارجی آمریکاست (آهویی، ۱۳۹۰). مواردی بسیاری در تاریخ ثبت شده است که ایالات متحده سیاست های خود در خاورمیانه را علی رغم مخالفت و عدم تمایل لابی های یهودی و اسرائیل پیگیری کرده است. نمونه های مهمی وجود دارد که این دو کشور همگرا با هم نبودند. در ادامه به برخی از این موارد اشاره می شود. برای مثال، دولت آیزنهاور در سال ۱۹۵۶، اسرائیل را تحت فشار قرار داد تا از خاک مصر عقب نشینی کند. در جریان جنگ اکتبر ۱۹۷۳ نیز، ایالات متحده تلاش می کرد که نیروهای اسرائیلی را به شکلی



مسالمت‌آمیز از درگیری خارج سازد. این در شرایطی بود که اسرائیل از موقعیت بهتری برخوردار بود. اسرائیل در مقدس‌ترین تعطیلاتش مورد حمله قرار گرفته و در مراحل اولیه‌ی جنگ خسارات سنگینی متحمل شده بود. نیکسون پس از تأخیری ناکام‌کننده سرانجام در برابر کابینه‌ی بی‌میل خودش و قوه‌ی مجریه‌ای که مقاومت می‌کرد، موفق شد درخواست اعطای کمک به اسرائیل را جا بیندازد. به عبارت دیگر، در این جنگ، اسرائیل به روشنی متحد ایالات‌متحده بود و مصر چنین نبود. اما وقتی اسرائیل در آستانه‌ی درهم شکستن ارتش سوم مصر در صحنای سینا قرار گرفت، نیکسون و کسینجر تضعیف مصر را موجد قطعی عدم توازن در خاورمیانه دانستند، و عدم توازن، خود از نظر آنان خطرناک‌تر از تهدیدی بود که دست نخورده ماندن ارتش مصر ایجاد می‌کرد (چرنوف، ۱۳۸۸: ۳۴۲).

در ماجرای فروش پنج فروند هواپیمای آواکس به عربستان در دوره‌ی ریگان با وجود فشار آبیگ و دولت اسرائیل برای جلوگیری از انعقاد این قرارداد، این معامله انجام شد (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۰۶). باید اشاره شود که این نوع هواپیماها از نوع جاسوسی بودند و از قابلیت تعقیب نیروی‌های نظامی زمینی و شناسایی عملیات هوایی برخوردار بودند که می‌توانستند خطرات بسیاری را برای اسرائیل به همراه داشته باشند. همچنین در سال ۱۹۸۲ که بیروت به اشغال اسرائیل درآمد، با میانجی‌گری ایالات‌متحده (ولایتی، ۱۳۸۶: ۵۷)، این کشور مجبور به عقب‌نشینی از خاک لبنان شد. در شرایطی که اسرائیل در حال ادامه دادن به پیشروی خود و وارد کردن ضربه‌ی اساسی به سازمان آزادی‌بخش فلسطین در این جنگ بود؛ اما با وقوع فاجعه صبرا و شتیلا در سپتامبر ۱۹۸۲، تعداد یک هزار و هشتصد تفنگدار نیروی دریایی ایالات‌متحده، برای جداسازی نیروهای اسرائیلی از دیگر نیروهای نظامی وارد بیروت؛ پایتخت لبنان می‌شوند. همچنین برخلاف سیاست‌های ایالات‌متحده بعد از مسائل سال ۱۹۸۳<sup>۱</sup> که به شدت ضد ایرانی شده بود، سیاست اسرائیل عملگرایانه بود (شون‌بام، ۱۳۸۱: ۵۸۷). در صورتی که با دیدگاه نقش لابی‌های یهودی ایالات‌متحده می‌بایستی هم‌گام با اسرائیل قدم بر می‌داشت. در اوج جنگ ایران و عراق از سال ۱۹۸۳ به بعد، ایالات‌متحده تحریم یک‌جانبه‌ی موسوم به «قطع جریان هرگونه کمک به عملیات» (ظریف و میرزایی، ۱۳۷۶) را اعمال کرد. اما اسرائیلی‌ها از پیروزی ایران در این جنگ نصیبی نمی‌بردند و در صورت شکست ایران، منافع زیادی را از دست می‌دادند (شون‌بام، ۱۳۸۱: ۵۸۷). اسرائیل درصدد یک رابطه‌ی غیررسمی، راهبردی و مخفیانه با ایران برآمد. زیرا کمک اسرائیل به ایران برای مقابله با صدام، دشمن مشترک ایران و اسرائیل و جهت برقراری توازن در جنگ بود، به سبب اینکه ایجاد یک ائتلاف عربی در مقابل ایران، برای اسرائیل در ادامه خطرناک‌تر می‌شد. پس با حمله و نابودی نیروگاه هسته‌ای اوزیراک

۱. زیرا ایران به حزب الله لبنان کمک می‌کرد که از نظر آمریکایی‌ها، برخی از عناصر این سازمان، متهم به کشتن و ربودن آمریکایی‌ها و سایر غربی‌ها و نیز متهم به بمب‌گذاری در سفارت آمریکا و مقر تفنگداران نیروی دریایی آمریکا در بیروت بودند (Nerguizian, 2011).

عراق در ژوئن ۱۹۸۱، عملاً در راستای منافع جمهوری اسلامی عمل نمود، چراکه از حمله احتمالی هسته‌ای عراق به ایران جلوگیری کرد (Addis and others, 2010).

همچنین در قضیه‌ی ایران-کنترا<sup>۱</sup> که در سال‌های میانی دهه‌ی ۱۹۸۰ اتفاق افتاد، ایالات‌متحده با دخالت اسرائیل، محموله‌هایی از سلاح به ایران تحویل (Lovering, 2002) و بهای آن را به ضد انقلابیون نیکاراگوئه می‌داد، در حالی که براساس قانون کنگره ایالات‌متحده، کمک به ضد انقلابیون نیکاراگوئه موسوم به کنترا ممنوع بود. در این ماجرا، ایالات‌متحده از طریق نفوذ ایران سعی در آزادسازی گروگان‌های آمریکایی در لبنان می‌کرد و ایران نیز از ایالات‌متحده، برخی از قطعات ادوات جنگی و نظامی را تهیه می‌کرد که به واسطه تحریم، امکان خرید آنها از ایالات‌متحده وجود نداشت، چراکه ارتش ایران از قبل از انقلاب به صورت وسیع توسط تسلیحات نظامی آمریکایی تجهیز شده بود و ایران تنها از طریق این کشور قادر بود که خود را به نحو مطلوب در برابر عراق مجهز کند. اسرائیل نیز در این ماجرا، بخشی از معامله فروش تسلیحات به ایران را به عهده گرفت و از این طریق سعی در عدم شکست ایران در برابر جبهه‌ی واحد عربی مخالف اسرائیل کرد. این در حالی است که براساس دیدگاه طرفداران فرضیه‌ی نفوذ لابی‌های یهودی در سیاست خارجی ایالات‌متحده، اسرائیل با وجود لابی‌ها یهودی، مشکلی از لحاظ تصویب یک قانون یا لغو آن در کنگره ایالات‌متحده نداشت.

در جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس نیز، ایالات‌متحده حضور اسرائیل در جنگ را نپذیرفت و حتی اسرائیل را وادار کرد که از پاسخگویی به حملات موشکی عراق به شهرهای اسرائیل خودداری کند (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۰۷). اگر نقش لابی‌های یهودی در دستگاه سیاست خارجی ایالات‌متحده تعیین‌کننده است، پس چگونه است که ایالات‌متحده به سایر کشورهای خاورمیانه از سال‌های بسیار دور از جمله: مصر (از ۱۹۷۹)، اردن (از ۱۹۵۱)، لبنان (از ۱۹۴۶)، تشکیلات خودگردان فلسطین (Nerguizian, 2011)، مبلغ قابل توجهی کمک مالی می‌کند. اگر چه این کشورها پس از توافقات صلح دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ مستقیماً بر علیه منافع اسرائیل عمل نکرده‌اند، اما نیروهای اصلی میدان نبرد اسرائیل - اعراب را از جنگ جهانی دوم تشکیل داده‌اند و همانطور که تحولات انقلابی سال‌های اخیر این کشورها نشان داده است، مردم این کشورها به‌مثابه آتش زیر خاکستری هستند که هر لحظه ممکن است کلیه‌ی معادلات اسرائیلی‌ها را مشوش کنند. همچنین باید اشاره شود که فروش تکنولوژی‌های حساس نظامی ایالات متحده (از جمله تکنولوژی‌هایی که در زمینه ساخت ناو هواپیمابر کاربرد داشتند) به چین از سوی اسرائیل، یکی از زمینه‌های نزاع دو کشور به‌خصوص در کنگره ایالات‌متحده در دهه‌ی اول قرن بیستم بود که با بررسی آن می‌توان به این نتیجه رسید که زمانی که نوبت به منافع راهبردی ایالات‌متحده می‌رسد، لابی‌های یهودی کاری از پیش نمی‌توانند ببرند و با مخالف شدید ایالات‌متحده، اسرائیل به ناچار از این تصمیم خودداری می‌کند (Sharp, 2009).

۱. ماجرای ایران-کنترا (ماجرای مک فارلین یا ایران گیت) از سوی مقامات جمهوری اسلامی ایران به صورت رسمی تأیید نشده است.

قراردادن نام ایران در محور شرارت توسط جورج بوش نیز، حاکی از کاهش نفوذ طرفداران مصالحه با ایران در کاخ سفید است. این تحولات بیش از آنکه ناشی از توطئه‌ی لابی قدرتمند ضد ایرانی در واشنگتن باشد، ناشی از تحولات داخلی ایران است. محافظه‌کاران (ایرانی) نه تنها با هرگونه امکان سازش با ایالات متحده مخالفت کردند، بلکه از تهدید منافع اساسی ایالات متحده نیز حمایت می‌کنند. به‌زعم دولت بوش، توسعه فناوری هسته‌ای ایران و برنامه موشک‌های دوربرد و مهم‌تر از همه، حمایت مداوم از گروه‌های فلسطینی، این دیدگاه را در واشنگتن تقویت کرده که به جای برقراری رابطه با ایران، باید ایران را کنترل کنند (بورمبرگ، ۱۳۸۱: ۷۲۲). از این‌رو، تأثیر لابی‌های یهودی در نظام قانون‌گذاری و اجرایی ایالات متحده، بیشتر به دلیل اهمیت اسرائیل در حمایت از منافع راهبردی ایالات متحده در منطقه‌ی خاورمیانه است.

#### ۴. منافع راهبردی ایالات متحده - اسرائیل در تقابل با انقلاب اسلامی ایران

منطقه خاورمیانه از زمان پایان جنگ جهانی دوم، جایگاه ویژه‌ای در عرصه بین‌المللی داشته است. ایالات متحده و اسرائیل زیر سایه تحولات جنگ سرد و پس از آن، در این منطقه استراتژیک از منافع راهبردی موازی و یکسانی برخوردار بوده‌اند که با برقراری همکاری و اتحاد، درصدد تحقق آن برآمده‌اند. در ادامه با اشاره به برخی از اصلی‌ترین مشترکات راهبردی این دو کشور در منطقه‌ی خاورمیانه، وقوع انقلاب اسلامی را در تضاد آشکار با این منافع راهبردی تفسیر می‌کنیم.

##### ۱.۴. تعارض با شوروی: ایالات متحده و اسرائیل قبل از انقلاب اسلامی ایران، از متحدی استراتژیک

در منطقه خاورمیانه برخوردار بودند که به آنها در تقابل با شوروی یاری می‌رساند. منافع مشترک راهبردی این دو کشور به همراه منافع ایران شاهنشاهی، در برابر شوروی و کشورهای عربی حامی آن در منطقه قرار داشت و با وقوع انقلاب اسلامی ایران، آن‌ها از این متحد استراتژیک محروم می‌شوند.

ایالات متحده و شوروی پس از جنگ جهانی دوم، دارای منافع اختلاف‌زا در خاورمیانه بودند. در نتیجه، هرکدام از این دو ابر قدرت، در صدد کسب مناطق نفوذ برای خود برآمدند (قوام، ۱۳۸۳: ۱۳۱). از این‌رو، طراحان سیاست خارجی ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم، «سیاست ثبات‌سازی» را در دستورکار سیاست خارجی ایالات متحده قرار دادند و کوشیدند که با حمایت از مقوله «صلح سیاسی» در منطقه استراتژیکی چون خاورمیانه، «دیپلماسی سد نفوذ» را عملی نمایند. از نگاه ایالات متحده، جوامع سیاسی بی‌ثبات در اقصی نقاط جهان، به‌ویژه در خاورمیانه محیط مناسبی برای بسط نفوذ و اعتبار شوروی به شمار می‌رفت. در حقیقت، با توجه به ضعف استراتژیک شوروی در رقابت با رقیب خود در زمانه‌ی جنگ سرد، سیاست‌های خود را بر محور بی‌ثبات‌سازی استوار ساخته بود. در این راستا، «سرکوب جنبش‌های انقلابی» با هدف حفظ ثبات و جلوگیری از تسری تفکرات انقلابی به جوامع تحت نفوذ خود در خاورمیانه، به اولویت اصلی دیپلماسی ایالات متحده بدل شد. در چنین بستری، دیپلماسی آشکار و پنهان ایالات متحده در قبال تحول‌خواهی جریان‌های انقلابی دهه‌ی ۱۳۵۰ در جامعه ایران، مهار انقلاب و

جلوگیری از تغییر رژیم بود. با قطعی شدن انقلاب و پس از آن نیز، الگوی دموکراسی هدایت شده و جلوگیری از تسری امواج انقلابی اسلامی ایران به کشورهای عربی منطقه و حمایت از امنیت رژیم‌های عربی همسو در تقابل با جمهوری اسلامی ایران در دستور کار استراتژیست‌های آمریکایی قرار گرفت (سلیمانی، ۱۳۹۱).

در مورد تقابل اسرائیل - شوروی نیز باید اشاره شود که از اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰، روابط شوروی - اسرائیل به دلیل پافشاری شوروی در نزدیکی به اعراب و مسئله هراس اسرائیل از معامله‌ی تسلیحاتی بین مصر و چکسلواکی در ۱۹۵۶ رو به افول نهاد. علاوه بر این، روابط اسرائیل و بریتانیا سرد باقی ماند و اسرائیل به ناچار دست خویش را سوی ایالات متحده دراز کرد (ولایتی، ۱۳۷۶: ۱۱۹). بعد از پیروزی اسرائیل در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ و برتری اسرائیل بر کشورهای عربی مورد حمایت شوروی، ایالات متحده و اسرائیل به یکدیگر نزدیک شدند. به عبارت دیگر، حمایت‌های شوروی از کشورهای عربی چون عراق، لیبی و سوریه در تضاد با راهبرد اسرائیل به مانند ایالات متحده قرار داشت. چنین کشورهای در صدد بودند که امنیت اسرائیل را به چالش بکشند و راهبرد مرزهای امن آن را زیر سؤال ببرند. بنابراین ایران به همان نحو که به ایالات متحده در تقابل با شوروی کمک می‌کرد به اسرائیل نیز یاری می‌رساند. هرچند رابطه‌ی ایران و اسرائیل در جریان ملی شدن نفت قطع شد، با کودتا ۲۸ مرداد، مجدداً روابط دو کشور برقرار می‌شود.

از طرف دیگر، اتخاذ سیاست "ناسیونالیسم مثبت" از سوی محمدرضا پهلوی به دلیل اینکه در راستای "دکترین اتحاد پیرامونی" بن گوریون، اولین رئیس جمهور اسرائیل بود به تحکیم روابط دو کشور می‌انجامد. همکاری دو کشور در زمینه‌ی اطلاعاتی - امنیتی، اقتصادی، نظامی این دو کشور در تقابل با شوروی و در راستای استراتژی ایالات متحده تا انقلاب ۱۹۷۹ ادامه یافت. همکاری ایران و اسرائیل در جریان جنگ داخلی یمن ۱۹۶۲ نمونه‌ای است که ایران و اسرائیل در تقابل با شوروی همکاری می‌کردند. در این جنگ ایران، عربستان و اسرائیل در حمایت از سلطنت طلبان برآمدند، در حالی که در دیگر سوی، مصر و شوروی قرار داشتند (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۷۱). در نمونه‌ی دخالت نظامی ایران در عمان در سال ۱۳۵۲، ایران با همکاری اسرائیل و ایالات متحده به سلطان قابوس در سرکوب جنبش ظفار کمک نمود، جنبشی که حمایت شوروی را پشت خود داشت.

از این رو، با وقوع انقلاب اسلامی ایران، سیاست دو ستونی نیکسون شکست می‌خورد و با انحلال پیمان سنتو (دولت موقت در اسفند ۱۳۵۷ خروج ایران از پیمان سنتو را اعلام کرد)، ارزش راهبردی اسرائیل در مقابل با شوروی و بازدارندگی علیه بلوک شرق افزایش می‌یابد و برای ایالات متحده، متحد قابل اعتمادتری در منطقه‌ی بی ثبات خاورمیانه به حساب می‌آید (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۲۱). حافظ وضع موجود و ژاندارم منطقه (ایران) به کشوری تجدیدنظر طلب تبدیل شد که به همراه کشورهای رادیکال منطقه (لیبی، سوریه، عراق) در مخالفت با اسرائیل و ایالات متحده (در راستای سیاست شوروی) در منطقه گام برمی‌دارد. با چنین پیش آمد و خلائی بود که در سال ۱۹۸۱ در چهارچوب شرایط جنگ سرد و تقابل با

شوروی، ایالات متحده و اسرائیل تفاهم‌نامه همکاری راهبردی را امضا می‌کنند که نوک پیکان این اتحاد، مقابله با تهدیدات امنیتی و جدی شوروی بود (Bard, 2012).

**۲.۴. ثبات بازار انرژی:** یکی از عرصه‌های خصومت میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده، حوزه انرژی است. براساس راهبرد امنیت ملی ایالات متحده، سیاستی که این کشور در خلیج فارس تا حادثه ۱۱ سپتامبر دنبال می‌کرد مبتنی بر "نفت آزاد" به معنی حفظ دسترسی آزاد به نفت خلیج فارس و آزادی صادرات نفت این منطقه بود. در همین راستا، یکی از اولویت‌های سیاست‌گذاران آمریکایی، کوتاه کردن دست شوروی از منطقه و جلوگیری از ملی شدن شرکت‌های غربی توسط نیروهای داخلی بود (فاست، ۱۳۸۶: ۴۸۴). ایران به عنوان یکی از تولیدکنندگان اصلی نفت و گاز، از جایگاه ویژه‌ای از قبل از انقلاب نزد ایالات متحده برخوردار بود. توسعه روابط نفتی ایران - ایالات متحده، به همراهی این کشور در کودتای ۲۸ مرداد باز می‌گردد که با استفاده از کنسرسیوم نفتی، جایگاه با ثباتی در بازار نفت ایران دست می‌یابد. اما بعد از انقلاب، کشورهایی چون اسرائیل، ایالات متحده و کنسرسیوم‌های نفتی آن‌ها از نفت ایران محروم ماندند. ایالات متحده با بحران گروگان‌گیری، ایران را مشمول تحریم‌های نفتی شدیدی قرار داد و خرید نفت از ایران را با محدودیت‌های بسیاری همراه کرد. این تحریم‌ها که از دهه‌ی ۱۹۸۰ شروع شده، در دهه‌ی ۱۹۹۰ در دوره‌ی کلینتون توسعه یافته و همچنان ادامه دارد. این کشور در ارزیابی تحولات مربوط به توسعه اقتصادی بر نقش نفت و گاز خاورمیانه و آسیای مرکزی، تمرکز را بر روی مسئله نفت و انرژی قرار داده است. این موضوع نه تنها از لحاظ اقتصادی، بلکه از لحاظ سیاسی و نظامی نیز حائز اهمیت است. در حال حاضر نیز، هدایت سیاست‌های صادراتی انرژی و نفت ایران به طور خاص و هدایت سیاست‌های صادراتی انرژی کشورهای خاورمیانه به طور عام، برای ایالات متحده از اهمیت خاصی برخوردار است، چراکه از عمده منابع تأمین‌کننده‌ی انرژی رقبای این کشور از قبیل چین، هند، ژاپن، کره جنوبی و اتحادیه‌ی اروپا به شمار می‌آیند. ایالات متحده خواهان تسلط بر جریان نفت در سال‌های پیش‌رو است. از این‌رو، انقلاب اسلامی ایران و سیاست حال حاضر جمهوری اسلامی ایران را در منطقه خاورمیانه، مانعی در دنبال کردن این استراتژی ملاحظه می‌کند.

انرژی در روابط ایران دوران شاهنشاهی و اسرائیل نیز از اهمیت فراوانی برخوردار بود. سطح همکاری اقتصادی ایران با اسرائیل پیش از انقلاب به حدی بود که ایران به مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده‌ی نفت اسرائیل تبدیل شده بود. این همکاری‌های نفتی پس از کودتای ۱۳۳۲ شروع شد. ملی شدن کانال سوئز و بسته شدن موقت این کانال سبب شد که اسرائیل، راهبرد انرژی خود را بیشتر متوجه ایران کند. ایران حتی در جریان جنگ ۱۹۷۳ که کشورهای عربی دست به تحریم اسرائیل و سایر کشورهای غربی زده بودند، همچنان به صادرات نفت خود به اسرائیل ادامه می‌داد (Addis and others, 2010). اما یک هفته بعد از وقوع انقلاب اسلامی، امید اسرائیلی‌ها به تداوم صادرات نفت ایران به کشورشان از بین رفت و ایران جریان صادرات نفت خویش به اسرائیل را به طور کامل قطع می‌کند. البته، ادعا می‌شود که اسرائیل در

جریان جنگ ایران و عراق، محموله‌های نفتی از ایران برای ایجاد توازن در برابر عراق خریداری کرده است.

با وقوع انقلاب اسلامی و اتخاذ سیاست منطقه‌ای نوین و بخصوص در زمینه نفت از سوی ایران، ایالات متحده و اسرائیل دشمنی مشترک در زمینه‌ی انرژی ملاحظه می‌کنند. اسرائیل، عربستان و ایالات متحده (و پیش از آن، ایران) طی چند دهه، مانع از پیروزی نهضت‌های رادیکال و ناسیونالیست عربی در کشورهای خاورمیانه شده بودند که ثبات بازار انرژی را به خطر می‌انداختند. نفوذ جمهوری اسلامی ایران در گروه‌های ناراضی از وضع موجود در شیعیان عربستان، بحرین و کویت و بازنگری در راهبرد صادراتی خود در زمینه‌ی صادرات نفت به ایالات متحده و اسرائیل سبب شد که این دو کشور در زمینه‌ی ثبات بازار انرژی با یکدیگر همگام شوند تا بدین طریق از وضع موجود در منطقه حفاظت به عمل آورند.

**۳.۴. اخلال‌گری در روند صلح اعراب-اسرائیل:** با وجود اینکه ایالات متحده تا سال ۱۹۷۶ در منازعه اعراب و اسرائیل، توافق‌های محدود و کنترلش بر فعالیت‌های صلح را دنبال می‌کرد، با انتخاب جیمی کارتر، تلاش برای صلح جامع، در دستور کار قرار گرفت که در این زمینه، معاهده‌ی کمپ دیوید در مارس ۱۹۷۹ به امضا می‌رسد (فاست، ۱۳۸۶: ۴۰۲). شاه نیز به تبعیت از ایالات متحده، هیچ‌گونه رفتار غیرمسالمت‌آمیزی در مقابل اسرائیل از خود نشان نمی‌داد. وی در روند مذاکرات و فراهم آوردن شرایط مذاکره اسرائیل و مصر، نقش محسوسی ایفاء می‌کرد (ولایتی، ۱۳۷۶: ۹۰). اما وقوع انقلاب در ایران، به همان میزان که اسرائیل را از این همراه منطقه‌ای (ایران) در روند دستیابی به صلح محروم ساخت، ایالات متحده را نیز با مشکل منطقه‌ای جدیدی همراه ساخت که در این فرایند، دستیابی به صلح سنگ‌اندازی می‌کرد. جمهوری اسلامی ایران ضمن رد شناسایی دوفاکتوی اسرائیل، نظر خود را در مورد قرار داد کمپ دیوید طی اعلامیه‌ای بدین گونه بیان می‌دارد: «هرگونه حل مسئله خاورمیانه بدون استیفای حقوق ملت فلسطین و شرکت کامل و همه جانبه‌ی نمایندگان آن، از نظر ایران مردود می‌باشد» (ولایتی، ۱۳۸۶: ۳۱-۳۲). جمهوری اسلامی ایران در طرح صلح ریگان ۱۹۸۲، مخالفت خود را با روند ناعادلانه صلح اعلام و نقش بازدارندگی خود را حفظ کرد (همان، ۱۳۷).

همچنین جمهوری اسلامی ایران ضمن اثرگذاری بر آغاز و تداوم انتفاضه در سال ۱۹۸۷ در فلسطین، از جریان‌هایی چون سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) و سپس جهاد اسلامی و حرکت مقاومت اسلامی (حماس) حمایت نموده و با روند صلح و سازش در منطقه - که در کنفرانس مادرید ۱۹۹۱، پیمان‌های صلح اسلو ۱ و ۲ در سال ۹۵-۱۹۹۳، قرارداد وایریو ۱ و ۲ در سال ۱۹۹۸ و طرح صلح نقشه‌ی راه (۲۰۰۲) پی‌ریزی شده بود - مخالفت کرده است. بدین ترتیب، ایالات متحده و اسرائیل، ایران را مانع مهمی بر سر روند سازش در منطقه می‌دانند (دهقانی فیروزآبادی و ذبیحی، ۱۳۹۱). علاوه بر این، مخالفت سرسختانه‌ی ایران با کنفرانس صلح مادرید، نشان داده بود که برقراری صلح با اعراب دست‌یافتنی است. از این زمان بود که اسرائیل رویکرد جدیدی نسبت به ایران اتخاذ کرد و جمهوری اسلامی ایران را به عنوان مهم‌ترین

منع تهدید تلقی کرده و خصومت با ایران را به صورت آشکار بیان می‌کند. سیاست خارجی اسرائیل در این مقطع بر پایه‌ی به انزوا کشاندن ایران بود که دقیقاً در راستای سیاست خارجی ایالات متحده<sup>۱</sup> نسبت به ایران قرار می‌گرفت (صادقی‌زاده، ۱۳۸۷).

از منظر اسرائیلی‌ها، جمهوری اسلامی ایران تهدیدی محسوب می‌شود که آن‌ها را از تأسیس کشوری فلسطینی باز می‌دارد که بتوانند در کنار آن‌ها در صلح و آرامش به سر برند. به نظر نتانیا‌هو، ایران سبب شکل‌گیری «حماسستان» در مرزهای اسرائیل می‌شود که نمایندگی سیاست‌های ایران را در اسرائیل برعهده دارد. در نتیجه، مانع از توافق صلح و سازش با گروه‌های فلسطینی چون سازمان آزادی‌بخش فلسطین و جنبش فتح می‌شود (Addis and others, 2010). از منظر آمریکایی‌ها نیز، مادامی که تعارض اسرائیل - اعراب لاینحل باقی بماند، ایران مسئله فلسطین را به مثابه‌ی ابزاری جهت خنثی‌سازی علائق منطقه‌ای ایالات متحده به کار می‌گیرد. به نظر آمریکایی‌ها، سخنرانی‌های حزب‌الله در حمله به اسرائیل و شکست آن، نوعی خیال‌پردازی است که از واقعیت به دور است. از نظر آن‌ها، گروه‌هایی مثل حزب‌الله، جهاد اسلامی و حماس، در نهایت می‌توانند در روند ثبات‌سازی در منطقه و در مسیر صلح اعراب - اسرائیل موانعی به وجود بیاورند. از این‌رو، هم ایالات متحده و هم اسرائیل از تشکیلات خودگردان فلسطین تحت رهبری فتح به مثابه‌ی خاکریزی در برابر گروه‌های همراه ایران و سوریه از جمله حماس و جهاد اسلامی فلسطین حمایت به عمل می‌آورند، تا اینکه بتوانند به توافقی صلحی دست یابند (Nerguizian, 2011).

**۴.۴. بنیادگرایی و مبارزه با تروریسم:** استنباط از تهدید تروریسم کشورهای خاورمیانه، نقش مهمی در نزدیک‌شدن مواضع دولت‌های ایالات متحده و اسرائیل داشته است که با نظریه‌ی واقع‌گرایی تدافعی مطابقت کامل دارد. این دو قدرت با استفاده از ابزارهای گوناگون تلاش می‌کنند از به قدرت رسیدن بنیادگرایان جلوگیری کنند، چراکه از نظر آنان، حاکمان بنیادگرا تبعات جبران‌ناپذیری نظیر تهدید موجودیت اسرائیل، تروریسم بین‌المللی و نیز جنگ‌های بی‌پایان به همراه خواهد داشت (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۶۰). از این‌رو، بنیادگرایی به شکل ایرانی به عنوان یک منبع تهدید، جایگزین شوروی سابق شده است. بازتاب ارزش عدالت جویی و صدور انقلاب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در تاکید بر حمایت از مسلمانان جهان یا حمایت از جنبش عدالت خواه و آزادی‌بخش، مثل جنبش حزب‌الله لبنان و نهضت آزادی‌بخش فلسطین دیده می‌شود (آقایی و رسولی، ۱۳۸۸). این حمایت‌ها، از نظر ایالات متحده و اسرائیل نشانه‌ی بارزی از حمایت دولتی از تروریسم است. از نظر آمریکایی‌ها، ایران به حزب‌الله لبنان کمک می‌کند که برخی از عناصر این سازمان، متهم به کشتن و ربودن آمریکایی‌ها و سایر غربی‌ها و نیز متهم به بمب‌گذاری در سفارت آمریکا و مقر تفنگداران نیروی دریایی آمریکا در بیروت می‌باشند

۱. ایالات متحده در دهه‌ی ۱۹۹۰ می‌کوشید تا با اتخاذ سیاست خاصی به نام مهار دو جانبه، نوعی موازنه‌ی قدرت بین ایران و عراق به وجود آورد و به این ترتیب، از روند روبه‌رشد توانایی‌های نظامی دو کشور جلوگیری به عمل آورد.

(Nerguizian, 2011). اسرائیل نیز به همین ترتیب، ایران را عامل آموزش و تقویت حزب الله لبنان در نظر می‌گیرد. همچنین ایران را از حامیان اصلی مالی و نظامی حماس و جهاد اسلامی در نظر می‌گیرد که به اعتقاد آن‌ها گروه‌های تروریستی محسوب می‌شوند (Addis and others, 2010).

البته این استدلال نیز وجود دارد که حمایت‌های ایالات متحده از اسرائیل، عامل اصلی حرکت‌های تروریستی است که بر علیه این کشور صورت می‌گیرد (درخشه و کوهکن، ۱۳۸۸). اما این بخشی از ماجراست. به عبارت دیگر، دلیل اصلی، نمی‌تواند چنین عاملی باشد. ایالات متحده برای توجیه مداخله‌گری در مسائل مختلف بین‌المللی برای افکار عمومی و گروه‌های تأثیرگذار داخلی نیاز به یک مفهوم وحدت‌بخش دارد. در طول جنگ سرد این اقدامات به مفهوم بازدارندگی در برابر کمونیسم و مقابله با تهدید جدی «شیطان سرخ» توجیه می‌گردید. در دهه‌ی ۱۹۹۰ ایالات متحده از فقدان استراتژی و درک پویا نمایی قدرت در عرصه‌ی بین‌المللی رنج می‌برد و می‌رفت که با اتکا بر نظم نوین جهانی، مفهوم مداخله بشردوستانه را جایگزین کمونیسم کند. اما این مفهوم با مشکلاتی روبه‌رو بود. بدینسان با وقوع حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر، آن مفهوم وحدت‌بخش در قالب راهبرد مبارزه با تروریسم تجلی یافت (مستکین، ۱۳۸۴). از این‌رو، این کشور به همراه اسرائیل به‌عنوان مهم‌ترین دولت منطقه در زمینه‌ی مبارزه با تروریسم، در مقابل دولت‌های حامی تروریسم از نظر خودشان، در یک جبهه‌ی واحد قرار می‌گیرند.

**۵.۴. مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی:** تهدید منافع ایالات متحده - اسرائیل به وسیله سلاح کشتار جمعی، از جمله منافی است که در سلسله مراتب منافع کشورها در گروه منافع مبتنی بر حفظ بقای کشورهاست، یعنی تهدید این منافع به منزله‌ی آن است که آن کشور وجود نخواهد داشت (جعفری، ۱۳۸۶). این منافع امنیتی ایالات متحده از طریق حمله به وسیله‌ی سلاح کشتار جمعی در معرض خطر قرار می‌گیرد که یکی از مهم‌ترین این منابع تهدید، فعالیت هسته‌ای (نگرانی از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای و احتمال دسترسی گروه‌های تروریستی به این سلاح‌ها) و توسعه زرادخانه‌های موشکی ایران می‌باشد. از دید اسرائیلی‌ها نیز، امروزه تهدیدهای سابق علیه این دولت مرسوم به هجوم فراگیر و غیرمترقبه اعراب که از اوایل دهه‌ی ۵۰ به بعد در کانون اندیشه و نظریه استراتژیست‌های اسرائیلی قرار داشت، موضوعیت خود را از دست داده است (جعفری، ۱۳۸۸). بازداشتن ایران از دستیابی به سلاح هسته‌ای از اولویت‌های سیاست خارجی اسرائیل در قبال ایران محسوب می‌شود؛ چراکه از نظر معیارهای عینی قدرت (مسلح بودن اسرائیل به بمب هسته‌ای)، اسرائیل قدرت نخست منطقه باشد، دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای، به منزله‌ی کاهش قطعی جایگاه اسرائیل به‌شمار می‌آید. در این راستا، این کشور تلاش می‌کند که ایالات متحده را متقاعد نماید که از مرحله‌ی تحریم و مذاکره باید گذر نمایند و دست به اقدام شدیدتری بزنند (Addis and others, 2010).

جمهوری اسلامی با زرادخانه‌های موشکی از برد ۱۳۰ کیلومتر تا موشک‌هایی با برد ۵۵۰۰ کیلومتری در حال توسعه خود و همین‌طور فعالیت در زمینه هسته‌ای به‌عنوان منبع تهدید علیه منافع ایالات متحده - اسرائیل معرفی می‌شود که با این تهدید مشترک، این دو کشور بر علیه ایران همگام می‌شوند. دو کشور در



این زمینه، در بخش اطلاعاتی، تسلیحاتی و تجهیزاتی نظامی، همکاری گسترده‌ای دارند. سازمان‌های جاسوسی دو کشور برای کسب اطلاعات در مورد خاورمیانه، پیرامون تروریسم، جنبش‌های رادیکال، اشاعه‌ی سلاح‌ها و دیگر مسائل با هم همکاری می‌کنند.

آن‌ها به وضوح، مخالف دست‌یافتن ایران به سلاح هسته‌ای و حتی توانمندی ایران در عرصه‌ی فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای هستند. زیرا اگر جمهوری اسلامی ایران بتواند زیرساخت‌های صنعتی لازم را فراهم آورد در آن صورت، هرگاه لازم باشد به سرعت می‌تواند اقدام به تولید سلاح هسته‌ای کند. استدلالی که در مورد ژاپن و آلمان نیز ابراز می‌گردد. هرچند این دو کشور از لحاظ نظامی خود را مجهز به سلاح هسته‌ای نکرده‌اند اما از لحاظ توانایی‌های تکنولوژیکی به مرحله‌ای گام نهاده‌اند که هرچند به عیان دست به تولید سلاح هسته‌ای نزده‌اند، اما هرگاه لازم بدانند می‌توانند آن را به سرعت عملی نمایند.

### نتیجه‌گیری

هدف مقاله حاضر، بررسی این مسئله بود که چرا ایالات متحده و اسرائیل با یکدیگر در یک جبهه‌ی واحد در برابر جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته‌اند. در ابتدا، وجود متغیر هویت و ارزش‌های مشترک در رابطه-ی ایالات متحده و اسرائیل و تضاد آن با ارزش‌های ایران، علت این رابطه بیان شد که پس از ارزیابی شاخص‌های متغیر مورد نظر، این نتیجه برای نویسندگان حاصل شد که وجود هویت و ارزش‌های مشترک از جمله حمایت از کشوری کوچک، پشتیبانی از لیبرال دموکراسی، بهبود ستیزی نمی‌تواند علت اصلی تقابل مشترک ایالات متحده- اسرائیل با ایران باشد. سپس به نفوذ لابی‌های یهودی حامی اسرائیل در دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده و نزدیک کردن دیدگاه‌های دو کشور از سوی این لابی‌ها نسبت به ایران پرداخته شد. این عامل نیز نقش مهمی در اتخاذ سیاست‌های ایالات متحده در خاورمیانه در سال‌های اخیر داشته است، اما نباید در این زمینه جانب افراط را گرفت، زیرا تأثیر لابی‌های یهودی در نظام قانون‌گذاری و اجرایی ایالات متحده، بیشتر به دلیل اهمیت اسرائیل در حمایت از منافع آمریکاست. در نهایت، فرض اصلی مقاله به مرحله آزمون گذاشته شده و با شاخص‌هایی چون تعارض با شوروی، ثبات بازار انرژی، مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی، بنیادگرایی و مبارزه با تروریسم، اخلال‌گری در روند صلح اعراب- اسرائیل، سعی بر آن داشتیم تا نشان دهیم که علت اصلی نزدیکی ایالات متحده و اسرائیل در خاورمیانه، وجود منافع مشترک راهبردی در روابط دو کشور است که با در معرض تهدید قرار گرفتن از سوی ایران، به تقابل همگام این دو کشور با جمهوری اسلامی ایران انجامیده است.

با پیش چشم‌داشتن نظریه‌ی نوواقع‌گرایی، دولت‌ها بازیکر عقلانی محسوب می‌شوند که در بازی رفتار بین‌المللی درگیر محاسبه سود و زیان خویش‌اند. محیط نظام بین‌الملل، همچون بازاری اقتصادی تصور می‌شود که واحدهای سیاسی آن به دنبال منافع خود هستند. هر قدر سود پیش‌بینی شده، بیشتر بر هزینه‌ها بچربد، به احتمال بیشتر، دولت‌ها برای ایجاد تغییر در نظام تلاش خواهند کرد. هیأت حاکمه‌ی

ایالات متحده و اسرائیل نیز با اتخاذ سیاست‌های رقابتی و تعارضی، تلاش می‌کنند از طریق همگرایی و همکاری به منافع خویش دست یابند. به این دلیل این دو کشور یکدیگر را همراهی می‌کنند که انقلاب اسلامی و تداوم جمهوری اسلامی ایران برای آن‌ها هزینه‌های زیادی در پی داشته و اتخاذ سیاست مشترک در برابر ایران می‌تواند از حجم چنین هزینه‌هایی بکاهد.

ایالات متحده در حال حاضر از ایران به مثابه «دیگری» بهره می‌برد که استمرار سرمایه‌گذاری‌های عظیمش در بخش امنیتی و نظامی را توجیه می‌کند. ایران به عنوان نیروی ضد هژمونیک، سیادت ایالات متحده بر نظام بین‌الملل را دهه‌های گذشته به رسمیت نشناخته و همواره توان خویش را برای به چالش کشیدن آن بکار می‌بندد. بنابراین، اگرچه موقعیت هژمونیک ایالات متحده ناشی از شرایط مادی عینی است، اما این کشور باید از توان سیاسی خویش برای تداوم این موقعیت استفاده کند. برای اسرائیل نیز، متحد منطقه‌ای چون ایران در چارچوب «دکترین پیرامونی» از اهمیت بالایی برخوردار بوده و اکنون نیز با گذشت شش دهه از طرح این استراتژی نمی‌توان از افول آن سخن گفت. هم‌اکنون این کشور در چهارچوب همین دکترین به همکاری با ترکیه (هرچند با وقفه)، اتیوپی، آذربایجان (شروع روابط از دهه‌ی ۹۰ میلادی)، سودان جنوبی (کمک در دست‌یابی به استقلال ۲۰۱۱ که قوم غیر عرب کشور سودان بودند) و... ادامه می‌دهد. اما عدم همراهی ایران با اسرائیل و افزودن بر خصومت بین اسرائیل و جهان اسلام، از سوی جمهوری اسلامی ایران، نه تنها بهره‌ای برای اسرائیل در پی نداشته، بلکه هزینه‌هایی فراوانی برای آن به دنبال داشته است. از این‌رو، همراهی این دو کشور در برابر ایران، همراهی در برابر یک دشمنی راهبردی است.

## منابع

- آقایی، داوود و رسولی، الهام (۱۳۸۸)، «سازه انگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال اسرائیل»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۱.
- آهوئی، مهدی (۱۳۹۰)، «نقش لابی اسرائیل در سیاست خارجی ایالات متحده: از اسطوره تا واقعیت»، فصلنامه مطالعات جهان، دوره اول، شماره ۱.
- بورمبگ، دانیل (۱۳۸۱)، «آیا ابهام در روابط ایران و آمریکا پایان می‌یابد»، راهبرد، دوره پنجم، شماره ۱۷، ۱۸.
- جعفری، علی اکبر (۱۳۸۶)، «نظریه نئورئالیسم و اتحاد راهبردی میان آمریکا- اسرائیل»، پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ششم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸)، «اتحاد آمریکا- اسرائیل و مبارزه با سلاح کشتار جمعی در خاورمیانه»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹)، «منافع راهبردی مشترک و اتحاد آمریکا- اسرائیل، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. چرنوف، فرد (۱۳۸۸)، نظریه و زبرنظریه در روابط بین‌الملل: مفاهیم و تفسیرهای متعارض، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

- خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۷۱)، *صحیفه‌ی نور*: مجموعه رهنمودهای امام خمینی، جلد ۲۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- (۱۳۷۸)، *صحیفه امام*: مجموعه آثار امام خمینی (قدس سره)، جلد ۱۵، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- (۱۳۷۸)، *صحیفه امام*: مجموعه آثار امام خمینی (قدس سره)، جلد ۱۶، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- درخشه، سیدجلال و کوهکن، علیرضا (۱۳۸۸)، «نگاهی نو به دلایل حمایت آمریکا از اسرائیل»، خط اول: رهیافت انقلاب اسلامی، سال سوم، شماره ۱۰.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و ذبیحی، رضا (۱۳۹۱). «انقلاب اسلامی ایران و عدم مطلوبیت نظم بین‌المللی موجود»، مطالعات انقلاب اسلامی، سال نهم، شماره ۳۱: ۷۱-۹۰.
- سلیمانی، رضا (۱۳۹۱)، «رویکرد تئوریک به سیاست آمریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران و بیداری اسلامی در خاورمیانه»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال اول، شماره ۲.
- شون‌بام، دیوید (۱۳۸۱)، ایالات متحده و اسرائیل، ترجمه محمدرضا ملکی‌نژاد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- صادقی‌زاده، کسری (۱۳۸۷)، «نقش اسرائیل در تثبیت منازعه میان ایران و آمریکا»، فصلنامه ره آورد سیاسی، شماره ۲۱.
- طباطبایی، سیدعلی (بهار ۱۳۸۵)، «لابی یهودیان آمریکا، کاغزار تحریم ایران»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیستم، شماره ۱.
- ظریف، محمد جواد و میرزایی، سعید (بهار ۱۳۷۶)، «تحریم‌های یک جانبه آمریکا علیه ایران»، مجله سیاست خارجی، سال یازدهم، شماره ۱.
- فاست، لوئیس (۱۳۸۶)، روابط بین الملل خاورمیانه، ترجمه احمد سلطانی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۳)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، چاپ دهم، تهران: سمت.
- کوهکن، علیرضا (۱۳۸۷)، «جستاری در عملکرد آیینک در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده»، مجله راهبرد یاس، شماره ۱۶.
- گازیوروسکی، مارک (۱۳۷۱)، سیاست خارجی آمریکا و شاه: ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران. ترجمه‌ی جمشید زنگنه. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۵)، «جمهوری اسلامی ایران و گفتمان سیاست خارجی»، زمانه، سال پنجم، شماره ۵۳-۵۴.
- مستکین، عبدالمهدی (۱۳۸۴)، «جایگاه جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی ایالات متحده». راهبرد، شماره ۳۸.
- ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۷۶)، *ایران مسئله فلسطین براساس اسناد وزارت امور خارجه (۱۹۳۷-۱۹۸۷م/ ۱۳۱۷ش-۱۳۱۵ق)*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶)، جمهوری اسلامی ایران و تحولات فلسطین (۱۳۸۵ - ۱۳۵۷ / ۲۰۰۶ - ۱۹۷۹)، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- Addis, Casey L. and others (2010). "Iran: Regional Perspectives and U.S. Policy". CRS Report for Congress Prepared for Members and Committees of Congress. Available in [www.crs.gov](http://www.crs.gov).
  - Bard, Mitchel G, (2012) "*The Evolution of Strategic Corporation*". Available in [http://www.Jewishvirtuallibrary.org/jsource/US-Israel/evolution\\_of\\_strategic\\_coop.html](http://www.Jewishvirtuallibrary.org/jsource/US-Israel/evolution_of_strategic_coop.html).
  - Fukuyama, Francis (1992). *The End of History and the Last Man*. New York :The Free Press A Division of Macmillan, Inc.
  - \_\_\_\_\_ (2002) 'History and September 11', in K. Booth and T. Dunne (eds), *Worlds in Collision, Terror and the Future of Global Order*. New York & London: Palgrave Macmillan.
  - Mearsheimer, J. & Walt, S. (2007). *The Israel Lobby and US Foreign Policy*. New York: Farrar, Straus and Giroux.
  - Mearsheimer, J. & Walt, S. (2006). "The Israel Lobby and US Foreign Policy". *London Review of Books* .Vol. 28, No. 6.
  - Nerguizian, Aram (2011). "U.S. and Iranian Strategic Competition: The Proxy Cold War in the Levant, Egypt and Jordan". Center for Strategic & International studies. Available in [www.CSIS.org/burke/reports](http://www.CSIS.org/burke/reports).
  - Rababa'a, Ghazi Ismail (2012). "Political Islam: Discussion of Civilizations". *British Journal of Humanities and Social Sciences* 40, Vol. 7, No. 1.
  - Sharp, Jeremy M. (December 4, 2009). "U.S. Foreign Aid to Israel". CRS Report for Congress Prepared for Members and Committees of Congress. Available in [www.crs.gov](http://www.crs.gov).